



چکیده

در آیات قرآن مواردی به چشم می خورد که معطوف و معطوف علیه در عطف توسط واوه دارای معاد واحد است. به عبارت دیگر دو عدل واوه دارای معنای یکسان است. از سوی دیگر اقتصای واژه واوه معایرت میان دو عدل است. اینجاست که معصی پیش می آید:

گروهی از مفسرین راه حل را در این دیدمانند که در معطوف و معطوف علیه نوعی تصرف کرده تا معایرت حاصل گردد. گرچه فاقد هر گونه قرینمای باشد.

این نوشتار راه حل دومی ارائه داده است و اثبات کرده است که در موارد یاد شده تصرف در دو عدل صحیح نیست. بلکه واژه واوه به معنای واو است و واو هم عطف تکمیل است. در نتیجه دهها آیه قرآن به روشنی تفسیر گردیده و ابهام از آنها روده شده است.

کلید واژه: واوه و واوه عطف.

«أَوْ» در قرآن به گونه‌های مختلفی برای عطف به کار رفته است:

الف) معطوف خاص و معطوف علیه عام

یعنی «او» واژه‌ای که معنای خاص دارد را به واژه‌ای که مفهوم عموم دارد و شامل معطوف نیز می‌شود عطف کرده است، مانند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ»^۱ چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا بیندد یا بگوید بر من وحی شده در حالی که به او وحی نشده است»
در این آیه افترا بر خداوند مفهومی عام است که یکی از مصادیق آن ادعای وحی دروغین است و دومی بر اولی عطف شده است؛ این مطلب صریحاً یا احتمالاً در تفاسیر ذکر گردیده است:

«وهنا (ادعای وحی) و ان كان ناخلاً في الافتراء فانما أفرد بالذكر تعظيماً»^۲

«و افتراء الكذب على الله سبحانه وهو اول المظالم المعدودة وان كان اعم بالنسبة لى دعوى الوحي اذا لم يوح اليه وهو ثانى المظالم المعدودة، ولذا قيل: ان ذكر الثانى بعد الاول من باب ذكر الخاص بعد العام اعتناءً بشأن الوحي و اعطاماً لأمره»^۳
«وهى من باب عطف الخاص على العام»^۴

از دیگر موارد عطف خاص بر عام آیاتی است که دربی می‌آید: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ»^۵ سوزاندن خاص است و برگشتن که عام است عطف شده است

و «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»^۶ «إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ» از موارد «معروف» بر معروف که به معنای کار نیک است عطف شده است.

«والمعروف لفظ يعم الصدقة والاصلاح وغيرهما ولكن خصاً بالذكر اهتماماً إذ هما عظيما العناء في مصالح العباد»^۷ شاید بتوان گفت آیه: «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ...»^۸ نیز از موارد عطف خاص بر عام است؛ زیرا اعراض از مصادیق نشوز است، گرچه این احتمال که «او» به معنای او باشد و «اعراضاً» تفسیر برای «نشوز» باشد وجود دارد؛ چنان که خواهد آمد.

با) عکس اول: معطوف عام و معطوف علیه خاص مانند: «وَتَأْتِي أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَيْضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ خَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»^{۱۱} دوزخیان خطاب به بهشتیان گویند: بر ما آب و یا هر نعمتی که خداوند به شما داده است روانه سازید آنان در جواب گویند: خداوند آن دو را بر کافران حرام کرده است. عبارت «مِمَّا رَزَقَكُمُ» که در برگرفته همه نعمت‌های اهل بهشت از جمله آب است، بر «ماء» عطف شده است.

«شاید نام بردن از خصوص آب به خاطر آن است که به آن احتیاج بیشتری دارند»^{۱۲} و شاید بتوان گفت آیه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ قَتَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» نیز از همین باب است؛ زیرا ملائکه به هر معنایی که باشد مصداقی از آمدن فرمان خداوند است. آیه «فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبَاتًا بِعَذَابِ أَلِيمٍ»^{۱۳} بر ما از آسمان سنگ بباران و یا عذاب دردناکی بیاور» نیز از همین قبیل است؛ زیرا «عذاب الیم» اعم از سنگباران است.

«و اما افراد امطار الحجارة من بین افراد العذاب الالیم بالذكر لكون الرضخ بالحجارة مما يجتمع فيه عذاب الجسم بما فيه من تألم الینن و عذاب الروح بما فيه من الذلة والاهانة»^{۱۴}

نمونه دیگر آیه‌ای است که می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»^{۱۵} در این آیه «معروف» که به معنای کار نیک و پسندیده است و مفهوم آن در برگرفته صدقه است بر «صدقه» که نمونه ای از «معروف» است عطف شده است.

«لعل أفراد الصدقة عن المعروف مع كونها من أفرادها الفرد الكامل في الاحتياج إلى التجوی بالطبع وهو كذلك غالباً»^{۱۶}

ج) معطوف و معطوف علیه دارای معنای واحد هر چند در لفظ متفاوت باشند؛ به دیگر سخن در این قسم عطف دو لفظ مترادف بر یکدیگر است؛ مانند آیه‌هایی که در پی می‌آید:



۱. «ثَابِتٌ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي»^{۱۶}

تبدیل کردن قرآن در معنی مساوی با آوردن قرآن دیگر است و قرینه آن این است که خداوند در ردّ دو پیشنهاد به یک جواب بسنده کرده است و آن ایکه «بگو: من آن را از پیش خود تبدیل نخواهم کرد» این نشانگر آن است که دو پیشنهاد دارای یک مفاد است و آن اینکه از این قرآن دست بردار. مطالبی که مفسران در فرق گذاری بین دو عدل «او» بیان کرده اند به نظر صحیح نمی رسد! اما اینکه چرا دو مترادف به وسیله «او» به همدیگر عطف شده‌اند جواب مفصل آن خواهد آمد؛ ولی اجمال آن ایکه ممکن است «او» به معنای واو باشد و مفاد واو هم عطف تفسیر باشد؛ خواسته کافران این بوده است که قرآنی غیر از این بیاور! یعنی آن را تبدیل کن و تغییر بده.

۲. «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيُنَا لَمَلَهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^{۱۷}

در این آیه مسلماً تذکر در معنای باخشیست و هراس یکسان است و تفاوتی میان آن دو نیست. مطالبی که بعضی از مفسران با تکلف در هرق میان آن دو بیان کرده‌اند پذیرفتنی نیست و از این جهت زرکشی گفته است: «او» به معنای واو است.^{۱۸}

شاید آیه: «هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تُزَكِّيَ؛ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَى»^{۱۹} آیا برای تو میلی به هدایت هست و ایکه تو را به سوی پروردگارت راهمایی کنی؛ سپس بهر آیه؟^{۲۰} نیز مؤید همین وحدت است؛ زیرا در این آیه با اینکه از نظر مضمون همانند آیه ۲۴ سوره

طه است؛ ولی خشیه را با «فا» بر ترکیه مترتب کرده است.

۳. «فَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ لَنْ يَطُنِّي»^{۲۱}

طمیان در مفاد عین افراط است و به نظر می‌رسد «او» به معنای واو و تفسیر فراتز قبل باشد و مطالبی که مفسران در فرق میان آن دو بیان کرده‌اند بی‌اساس است.

۴. «وَوَضَعْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَمَلَهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا»^{۲۲}

۵. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا»^{۲۳}

«شب و روز را جایگزین همدیگر قرار داد تا موجب تذکر و شکرگزاری گردد» در این

آیه تذکر با شکور تفاوتی ندارد. «وَقَبِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشُّكُورِ»^{۲۴}

۶. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^{۲۵}

به نظر میرسد «او» به معنای واو است و «عقل» توضیح برای «سمع» و مفاد آن دو لز همدیگر جدا نیستند مطالبی که برخی از مفسران در بیان فرق گفته‌اند بی‌اساس است، بلکه مقصود از آیه این است که اگر ما گوش شنوا داشتیم و عقل خویش را به کار می‌گرفتیم در جهنم گرفتار نمی‌شدیم، نه اینکه - به صورت تردید - که اگر یکی از این دو محقق می‌شد ما اهل جهنم نبودیم.

نظیر این آیه است «وَأَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^{۲۷}

۷. «وَمَا يَذُرِيكَ لَعَلَّهُ يَريُّ؛ أَوْ يَذْكُرُ فِتْنَتَهُ الذُّكُورِ»^{۲۸}

توجه می‌دای شاید او پاکی و تقوا پیشه کند و یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد. در این آیه نیز تزکیه یا متذکر شدن در معنی یکسان است.

۸. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»^{۲۹}

«کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند سپس از خداوند طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت» مفسران درباره این آیه نظر متفاوتی دارند:

الف) «والسوء: التبیح الذی یواجه به صاحبه من ساءه یسوءه سوءاً ادا واجهه بقبیح یکرهه ورجل سوء من شأنه ان یواجه الناس بالمکاره... «أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ» بارتکاب

جریمه و قیل المراد بالسوء: الشرك وبالظلم ما دون الشرك»^{۳۰}

ب) «عن ابن عباس قوله: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ» فمن اذنب صغیراً او کبیراً»^{۳۱}

ج) «وفی هذا السوء ثلاثة اقوال: احدثها انه السرقة، والثانی، الشركه، والثالثه انه کل ما یأثم به وفی هذا الظلم قولان: احدثها، انه رمی البیة، بالتهمة والثانی، ما دون الشرك»^{۳۲}

د) «الظاهر ان التردید بین السوء وظلم النفس والتدرج من السوء الی الظلم لكون المراد بالسوء التعدی علی التبر وبالظلم التعدی علی النفس وان السوء اهون من الظلم کالمعصية الصغیره بالنسبة لى الکبیره - الله اعلم»^{۳۳}



اقوال یاد شده و بیر احوال مفسران دیگری که به خاطر پرهیز از اطاله ذکر نگردیدند هیچ یک مستند به دلیل و قرینه نیست و صرفاً به جهت واژه «او» مجبور شده‌اند چنین فرق‌هایی را بیان کنند قید «الله اعلم» نشان‌دهنده عدم اطمینان گوینده است. چنانکه در مباحث آینده اثبات شود «سوء» در معنی یا «یظلم نفسه» یکسان است با واژه «او» هیچ ناسازگاری نخواهد داشت، بلکه «او» به معنای او و عطف نیز عطف تفسیر خواهد بود.

بررسی آیه

ادعای نگارنده آن است که کلمه «السوء» در معنی یا «یظلم نفسه» یکسان است و به معنای مطلق گناه است و هیچ فرقی میان آن دو نیست و وجود واژه «او» دلیل بر افتراق میان آن دو نیست، بلکه دومی نوعی تفسیر برای «سوء» است و به عبارت دیگر می‌توان گفت: «او» به معنای او می‌باشد که عطف تفسیر است.

السوء در لغت

«السوء نعت لكل شیء ردىء. ساء يسوءه لارم و مجاور ساء يسوءه لارم و مجاوز ساء الشئ: قبيح فهو سئء والسوء: اسم للاقبا والذما. و اساء فلان حياطة هذا التوب و سؤت فلاناً، و سؤت له وجهه. والسئء والسيئة: عملان قبيحان: يصير الشئء نعتاً للذكر من الاعمال، والسيئة للانثى قال: والله يعفو عن السيئات والترلل... السوءى مورن فعلى، اسم للفعل السيئة، بمنزلة الحسنى للحسنة محمولة على جهت العت فى حد افعال وفعلى كالاسوء والسوءى - رجل اسوا و امرأة سوءى اى قبيحة»²¹

جمع بدى كلام خليل ايكة: «سوء» بر زشنى و پلشتى و نير بر ناملايمات اطلاق مى‌شود.

«السوء كل ما يغم الانسان من الامور الدنيوية والاخروية ومن الاحوال النفسية والبدنية والخارجية من قوات مال وجاه وحميم... و قال: «إِنَّ الْخَيْرَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» و عبر عن كل ما يقبح بالسواى ولذلك قوبل بالحسنى ثم كان عاقبة الذين اسوا بالسواى ان كذبوا بآيات الله والسيئة الفعلة القبيحة وهى ضد الحسنة».²²

چكیده كلام راغب ايكة: «سوء» به هر ناملايمى كه موجب اندوه انسان شود اطلاق

می‌گردد و به هر زشتی «سوی» اطلاق می‌شود و از این جهت در آیه فرموده است: عاقبت گناهکاران و بدکاران این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و واژه «سینه» به کار زشت اطلاق میشود. نتیجه اینکه: از دیدگاه ایشان به مطلق بدی و گناه سوء اطلاق می‌شود.

پیش از این نیز از «مجمع البیان» نقل شد که «سوء» به معنای قبیح و رشت است. «السوء» در آیات قرآن

۱. «إِنَّمَا لِلتَّوْبَةِ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشَّيْئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»^{۱۳}

در آیه هفدهم از گناهکارانی نام می‌برد که قبل از مرگ توبه می‌کنند و توبه آنان مورد قبول خداوند است و در آیه هجدهم نیز گناهکارانی که به هنگام مرگ توبه می‌کنند و توبه آنان مقبول نیست معرفی می‌شود. در آیه هجدهم به لفظ جمع «الشیئات» تعبیر کرده است که شامل همه گناهان است و در آیه هفدهم تعبیر به «السوء» نموده است. وقتی این دو آیه در کنار هم قرار می‌گیرد به خوبی روشن می‌شود که مراد از «سوء» نیز مطلق گناهان است؛ علاوه بر اینکه توبه که مربوط به همه گناهان است بر آن مترتب شده است.

۲. «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَدِّ ذَلِكُمْ»^{۱۴}

در این آیه نیز مراد از «سوء» مطلق گناه است و قرینه آن ترتب توبه بر آن است.

۳. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءِ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»^{۱۵}

در این آیه هم مراد این است که عاقبت بدکاران و گناهکاران این شد که کافر شدند. از موارد به کار رفتن واژه «السوء» در لغت و آیات به دست می‌آید که «السوء» به معنای مطلق گناه است و اینکه برخی آن را به گناهی که زشتی آن بسیار زیاد است و اثر آن به دیگران سرایت می‌کند تفسیر کرده‌اند صحیح نیست؛ البته مصداقی از مصداقی آن است و نیز تفسیر آن به زما و عیبت و دردی و امثال آن تفسیر به مصداقی است، به تفسیر به مفهوم. همچنین تفسیر آن به گناه آشکار ناصحیح است، گرچه آن نیز در

مفهوم «السوء» داخل است.

توضیح «أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ»

این واژه و نظیر آن نیز در استعمال قرآن به معنای مطلق گناه است و هیچ گونه خصوصیتی در آن بهفته نیست. به آیاتی که این واژه در آن به کار رفته است توجه فرمایند:

۱. «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَجْسِبُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَمْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^{۳۱}

در این آیه نگهداری زن‌ها برای اضرار به آنان بعدی، شمرده شده و انجام آن را ظلم به نفس خوانده است. روشن است که در این مورد با اینکه تعدی به دیگران است به آن «ظلم نفسه» اطلاق شده است.

باین ترتیب می‌توان گفت «ظلم نفسه» منحصر به گاهی است که مربوط به خویش است و در مورد تعدی به دیگران صادق نیست؛ زیرا در آیه به نگهداری زنان به انگیزه ستم به آنان «ظلم نفسه» اطلاق شده است.

۲. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّفُوهُنَّ لِعِذَّتِهِنَّ وَأَخْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^{۳۲}

در این آیه بعد از بیان چند حکم الهی که عبارت است از: لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق و رعایت عده و عدم اخراج زنان مطلقه از خانه در زمان عده مگر در موارد ارتکاب فاحشه آن احکام را حدود الهی خوانده و تجاوز از آن موارد را «ظلم نفسه» خوانده است. بسیار روشن است که اخراج زنان مطلقه از منزل از موارد تعدی به دیگران است. علاوه بر این در آیه تأکید شده است که عدم رعایت حدود خداوند ظلم به نفس است. حدود شامل هر نوع حدی است، خواه مربوط به دیگران باشد و یا مربوط به شخص.

۳. «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُعْرَدٌ مِنْ قَوْمِي فَأَلَيْتُ رَبِّي إِذْ يَظْلِمُ نَفْسِي»^{۳۳}

در آیه، بلیس در مورد خود که خورشیدپرست بوده است «ظلمت نفسی» اطلاق کرده است. یا استناد به این آیه «تفسیر «یظلم نفسه» به «ما دین الشریک»^{۲۳} ما صحیح است.

نتیجه اینکه از موارد استعمال «یظلم نفسه» و نظیر آن در آیات قرآن به خوبی به دست می آید، که این عبارت بر مطلق گناه اطلاق می شود چنان که «ظلموا انفسهم» نیز به مطلق گناه اطلاق می شود.

بعد از روشن شدن معنای «السوء» و «یظلم نفسه» که هر دو به مطلق گناه اطلاق می شود، اکنون باید تصدیق کرد که «او» در آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ لِلَّهِ يَجِدِ لِلَّهِ غَفُورًا رَحِيمًا» به معنای تردید و دارای دو عدل نیست، بلکه مقصود این است که هر کس بدی و گناه کند؛ یعنی به خود ستم کند؛ به عبارت دیگر گناه کند سپس طلب آمرزش کند، خداوند را آمرزنده می یابد یا به عبارت دیگر گناه دو بُعد دارد یک بُعد آن زشتی و بُعد دیگر آن ستم به خویش است. به تعبیر روشن تر بر گناه دو عنوان منطبق است یکی زشتی، دیگری ستم به خود.

در «من يعمل سوء» بُعد زشتی آن یاد آور شده است و در «یظلم نفسه» بُعد ستم به خویش؛ ولی در حقیقت مفاد هر دو واژه عبارت از گناه و سرپیچی از فرمان خداوند است.

با توجه به مطالب یاد شده، سخنان مفسران در بیان فرق میان آن دو که قبلاً به آن اشاره شد و مفصل آن خواهد آمد بی اساس خواهد بود و سخنان آنان مستند به هیچ دلیل لغوی نیست.

زرکشی در «برهان» گفته است: عطف به «او» دارای سه قسم است:

۱. عطف خاص به عام؛ مانند «وَرُزُّوعٌ وَنَحْلٌ طَلَفَهَا هَضِيمٌ»^{۲۴} و «حَافِطُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»^{۲۵}
۲. عطف عام به خاص؛ مانند «آتَيْنَاكَ سُبْحًا مِنَ الْمُنَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^{۲۶}
۳. عطف دو مترادف به همدیگر؛ مانند «فَمَا وَخَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا صَعَبُوا وَمَا اسْتَكَانُوا»^{۲۷} و «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ»^{۲۸}

مشهور آن است که در قسم سوم عطف توسط «واو» انجام میگیرد ولی ابن مالک و ثعلب گفته‌اند که عطف مترادفین در عطف به «او» که به معنای واو باشد جاری است، مانند: «شُوراً أَوْ إِغْرَاضاً»^{۲۵} و مانند «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا»^{۲۶} و مانند: «عَذْرًا أَوْ نَذْرًا»^{۲۷} که عذر و نذر دارای معنای واحد است. فراه گفته است: این قسم در عطف به «تم» نیز وجود دارد، مانند: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»^{۲۸}

د) «او» به معنای واو

در آیات بسیاری «او» به معنای واو استعمال شده است. مانند آیاتی که ذیلاً می‌آید:

۱. «وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^{۲۹}

تفسیر تبیان برای «او» در این آیه سه معنی ذکر کرده است که یکی از آنها به معنای واو است.^{۳۰}

«او» در اینجا به معنای واو است.^{۳۱}

۲. «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^{۳۲}

«بعضی گفته‌اند: «او» در این آیه به معنای واو است»^{۳۳}

۳. «وَلَا تَطِغْ مِنْهُمْ أَيْمًا أَوْ كَفُورًا»^{۳۴}

«او» به معنای واو است، یعنی «لَا تَطِغْ مِنْهُمْ أَيْمًا وَكُفُورًا»^{۳۵}

«بعضی گفته‌اند: «او» در آیه به معنای واو است»^{۳۶}

۴. «وَعَلَى الَّذِينَ هَانُوا حَرْمًا كُلِّ دِي ظَفَرٍ وَمِنَ الْبَيْتِ وَالْعَمِيمِ حَرْمًا عَلَيْهِمْ شَحْوُهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ»^{۳۷}

در بسیاری از کتابهای تفسیری «الحوایا» به معنای «الحوایا» تفسیر شده است،

یعنی «او» به معنای واو آمده است. «موضع الحوایا من الاعراب یحتمل امرین:

احدهما قول اکثر اهل العلم: انه رفع عطفاً علی الطهور علی تقدیر: وما حملت الحوایا»^{۳۸}

«و» «او» بمعنی الواو لتفصیل مذاهبهم لاختلاف اماکمها»^{۳۹}

نحاس می‌گوید: «قال الکسانی: و الحوایا فی موضع رفع بمعنی وما حملت الحوایا

فقط علی الطهور»^{۴۰}

چنانچه آیاتی را نام می‌برد که «او» در آنها به معنای واو است که یکی از آنها همس

آیه است^{۲۶} و ابن الجوزی گفته است: «فاما او المذكورة هاهنا بمعنى الواو»^{۲۷}
 هـ. «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»^{۲۸}
 عندهای از مفسران «او» را به معنای واو گرفته و آیه را چنین معنا کرده‌اند: «معنی
 ندارد زنهایی که با آنان جماع نکرده‌اید و مهریه نیز برای آنان مقرر نکرده‌اید را طلاق
 بدهید؛ ولی در این صورت هرکس به تناسب توان مالی خود با مقداری از مال خود
 آنان را بپهرهند سازند»^{۲۹}

ع. «إِنَّا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً»^{۳۰}

برخی از مفسران احتمال داده اند «او» در این آیه به معنای واو باشد^{۳۱}

۷. «أَوْ كَضَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ»^{۳۲}

این کثیر «او» را در این آیه به معنای واو دانسته است^{۳۳} و در «تبیان»^{۳۴} و «جامع
 البیان»^{۳۵} نیز این مطلب به صورت احتمال آمده است.

هـ «او» به معنای «بل»

در آیات چندی «او» را به معنای «بل» آمده است؛ مانند

۱. «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلُفْحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»^{۳۶}

در «تفسیر فخر رازی» آمده است: «او» در این آیه به معنای بل است^{۳۷} و در «مجمع
 البیان» نیز آن را به عنوان احتمال ذکر کرده است^{۳۸}

۲. «وَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ مِائَةِ آلَافٍ أَوْ يُزِيدُونَ»^{۳۹}

«تبیان»^{۴۰} و «جامع البیان»^{۴۱} «او» در این آیه را به صورت احتمال به معنای بل
 گرفته اند.

۳. «اذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»^{۴۲}

در «المیزان» «او» به معنای بل آمده است^{۴۳}

۴. «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^{۴۴}

بسیاری از مفسران «او» را به معنای بل گرفته اند^{۴۵} ابن هشام گفته است: «كوفيون
 و ابو علی و ابو الفتح و ابن برهان گفته اند: «او» برای اضراب است و به معنای بل
 می‌آید و شرط خاصی در آن معتبر نیست»^{۴۶} ابن هشام بعد از بیان دوازده معنی برای

«او» نظر بهای را این گونه مطرح کرده است:

تنبیه: التحقیق ان (او) موضوعة لاحد الشیئین او الاشیاء، وهو الذی یقوله المتقدمون. وقد تحرج الی معنی بل و الی معنی لئو، واما بقیة المعانی فمستفادة من غیرها.^{۴۳} یعنی کلمه «او» - چنان که نظر قدما نیز چنین است - در اصل برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز وضع شده است؛ ولی گاهی برای بل و گاهی برای واو می‌آید؛ اما معانی دیگر از قرائن مقامی و یا مقالی استفاده می‌شود.

با توجه به آیات یاد شده که در آنها «او» در معنای واو به کار رفته است و با توجه به نظر دانشمندان علم نحو - چنان که بیان شد - قول به اینکه «او» به معنای واو باشد هیچ مانعی ندارد و همچنین قول به اینکه یکی از معانی واو عطف بیان است بلا مانع است، یمنی می‌توانیم بگوییم: «او» در برخی موارد به معنای تفسیر است. توضیح آنکه یا بگوییم خود «او» برای عطف تفسیر است و یا بگوییم «او» به معنای واو است که مفاد آن واو برای عطف تفسیر است و جمله بعد تفسیر و توضیح جمله قبل به حساب می‌آید البته این در صورتی است که قرائن موجود باشد.

اشتباه مفسران:

برخی از مفسران که تعداد آنان کم هم نیست در تفسیر برخی از آیات گرفتار اشتباه شده‌اند و آن اینکه دو عدل «او» یعنی معطوف علیه و معطوف را در مواردی که دارای معنای واحد هستند و در معنا هیچ فرقی با یکدیگر ندارند به خاطر وجود «او» که ظهور در معابرت دارد - یا تکلف به گونه‌ای معنی کرده‌اند که متفاوت باشد و به ناچار دست به توجیه‌های ناصحیح زده‌اند در صورتی که بهتر این بود که به خاطر قرائن موجود بگویند عطف تفسیری است. برای روشن شدن مطلب به چند آیه بنگرید:

۱. «لَئِذَا يَقْرَأَ الْقُرْآنَ يُحْسِنُهُ وَيَخْلُقُ لَهُ مِنْ دُونِهُ آيَاتٍ جُودًا»

چنانچه گذشت تبدیل قرآن یا تغییر آن هیچ تفاوتی ندارد؛ اما برخی از مفسران برای بیان معابرت سحران غیر مستند و غیر موجهی بیان کرده‌اند:

«لَئِذَا يَقْرَأَ الْقُرْآنَ يُحْسِنُهُ وَيَخْلُقُ لَهُ مِنْ دُونِهُ آيَاتٍ جُودًا» فاجمله علی خلاف ما تقرؤم، والفرق بینهما ان الاتیان

بمیره قد يكون معه، و تبدیله لا يكون الا برفعه. وقيل: معى قوله بدله: غير احكامه من الحلال او الحرام، ارادوا بذلك زوال الحظر عنهم وسقوط الامر منهم، وان يحل بينهم وبين ما يريدونه»^{۴۸}

در «الميزان» فرق موجود در مجمع البيان را مردود دانسته و خود فرقى را بيان مى كند بدون اينكه شاهدهى براى آن ذكر كند:

«فلو قالوا: انت يقرآن غير هذا دل على انهم يتحرون قرانا لا يشتمل على ما يشتمل عليه هذا القرآن من الدعوة الى رفض الشركاء واتقاء الفحشاء والمنكر، وان قالوا: بدل القرآن كان مرا دهم تبديل ما يحالف آرائهم من آياته الى ما يوافقها حتى يقع منهم موقع القول، وذلك كالشاعر يشد من شعره او القاص يقص القصة فلا تستحسنه طبايع السامعين فيقولون: انت بغيره او بدله، وفي ذلك تنزيل القرآن انزل مراتب الكلام وهو لهو الحديث الذى انما يلقى لتلهوا به نفس سامعه وتنشط به عواطفه ثم لا يستطيعه السامع فيقول: انت بغير هذا او بدله. فبذلك يظهر ان قولهم اذا تليت عليهم آيات القرآن: «انت يقرآن غير هذا» يريدون به قرانا لا يشتمل من المعارف على ما يتضمنه هذا القرآن بان يترك هذا ويؤتى بذلكا وقولهم: (او بدله) ان يغير ما فيه من المعارف المحالفة لأهوائهم الى معان يوافقها مع حفظ اصله فهنا هو الفرق بين الاتيان بغيره وبين تبديله ، فما قيل: ان الفرق بينهما ان الاتيان بغيره قد يكون معه وتبديله لا يكون إلا برفعه غير سديد فانهم ما كانوا يريدون ان يأتيتهم النبى (ص) بهذا القرآن وغيره معا قطبا»^{۴۹}

۲. «قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَنَا لَعَلَّ نَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^{۴۹}

در اين آيه نيز روشن است كه تذكر با حصول خشيت در معنا يكسان است و «او» به معنای واو است و «بخشى» توضیح همان تذكر است. چنانچه امام صادق عليه السلام فرمود: «تذكر و خشى و أمن فى وقت لم يتفتح به»^{۴۹} اما تعنادى از مفسران در فرق گذارى ميان آنها سحان غير قابل قبول بيان کرده اند كه خوانندگان را به مطالعه

آنها ارجاع می‌دهیم؛ زیرا ذکر بیان نظر همگان از حوصله این نوشتار بیرون است تنها توجه شما را به بعضی از آنها جلب می‌کنیم:

«(یتذکر): ای؛ يتأمل فينصف من نفسه ويذعن الحق (او يحشى) أن يكون الامر كما تصفان»^{۱۹}

«وقوله «لمله يتذكر او يحشى» رجاء التذكرة او خشيته وهو قائم بمقام المحاورة لا به تعالى العالم بما سيكون، والتذكر مطاوعة التذكير فيكون قبولا والتزاما لما تقتضيه حجة المذكر وإيمانه به والخشية من مقدمات القبول والایمان فمال المعنى لعله يؤمن او يقرب من ذلك فيجيبكم الى بعض ما تسألونه»^{۲۰}

- «لمله يتذكر او يحشى» ای لعله يرجع عما هو فيه من الضلال والهلکة او يحشى ای يوجد طاعة من خشية ربه كما قال تعالى: «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَذَكَّرَ أَوْ أَرَادَ سُكُورًا» فالتذكر الرجوع عن المحذور والخشية تحصيل الطاعة»^{۲۱}

۳. «رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يُطْعَى»^{۲۲}

در این آیه نیز روشی است که طعیان با افراط هم معنا است و توضیح آن به حساب می‌آید و «او» به معنای واو است؛ اما برخی از مفسران در بیان معنای تردید برای «او» مطالبی دور از واقع گفته‌اند:

«قالا ربنا اننا نخاف ان يفرط علينا» ای: نخشی أن يتقدم فينا بعذاب ويعجل علينا (او ان يطعم) ای: يجاوز الحد في الاساءة بها. وقيل: معناه لما نخاف ان يبادر الي قتلنا قل ان يتامل حجتنا او ان يزداد كرهاً الي كفره بردا»^{۲۳}

پس نوشتها.

۱. اتمام / ۵۳.
۲. فصل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۱۲ ذیل آیه
۳. محمد حسین طباطبائی، العبران، ج ۷، ص ۲۸۲، ذیل آیه
۴. محمد جواد معین، التفسیر الکاظمی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۸۸
۵. عکروت / ۲۴.
۶. نساء / ۱۱۲.
۷. عبدالرحمن الثعالی، تفسیر الثعالی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۰۱.
۸. نساء / ۱۲۸.
۹. اعراف / ۵۰.
۱۰. سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۱۱.
- (۱. اتمام / ۳۲.
۱۲. محمد حسین طباطبائی، العبران، ج ۸، ص ۶۷.
۱۳. نساء / ۱۱۲.
۱۴. محمد حسین طباطبائی، العبران، ج ۸، ص ۸۱.
۱۵. یوسف / ۱۵.
۱۶. عیسی یا الو سحی نوم بگوید شاید او متذکر شود یا از (خدا) بترسد (طه / ۲۴)
۱۷. بنابر الذین محمد بن عبدالله الرزکشی، الرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۱۰.
۱۸. طارحات / ۱۸ - ۱۹.
۱۹. موسی و هارون گفتند پروردگار ما در حقیقت می ترسیم (فرعون) بر ما زاندروی کند و یا بر ما طغیان کند (طه / ۲۵)
۲۰. و اتواخ وعیدها (و اندازها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوی پیشه کنند یا برای آلمان تذکری پدید آورد (طه / ۱۱۳)
۲۱. فرقان / ۶۲.
۲۲. نساء / ۳۱.
۲۳. و می گویند «اگر ما گوش شوا داشتیم یا تعقل می کردیم در میان دو درخشان نبودیم» (ملک / ۱۰)
۲۴. فرقان / ۲۴.
۲۵. عیس / ۲ - ۳.
۲۶. نساء / ۱۱۰.
۲۷. فصل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۸۵.
۲۸. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۳۷۰.
۲۹. عبدالرحمن الخوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۸۷.
۳۰. محمد حسین طباطبائی، العبران، ج ۵، ص ۷۶.
۳۱. عبدالرحمن الحلیل العریضی، العیس، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۲۷ - ۲۲۸.
۳۲. الراعب، الاصحاح، المقدمات فی تریب القرآن، ۱۴۰۴، ص ۲۵۲.
۳۳. نساء / ۱۷۷ و ۱۸.
۳۴. بقره / ۱۱۹.
۳۵. روم / ۱۰.
۳۶. بقره / ۲۳۱.
۳۷. طلاق / ۱.
۳۸. طلاق / ۱.

٣٩. عبد الرحمن الجوزي، زاد المسير في علم التفسير، ١٤٠٧، ج ٢، ص ١٨٧.

٤٠. شمره / ١٢٨.

٤١. بقره / ٣٢٨.

٤٢. حجر / ٨٧.

٤٣. آل عمران / ١٢٤.

٤٤. مدثر / ٢٢.

٤٥. ساء / ١٢٨.

٤٦. ساء / ١١٢.

٤٧. مرسلات / ٦.

٤٨. هود / ٢.

٤٩. بدر الدين محمد بن عبدالله الزركشي، البرهان في علوم القرآن، ١٣٧٦ هـ، ج ٢، ص ٢٤٤ - ٣٧٧.
٥٠. صفات / ١٢٢.

٥١. محمد بن الحسن الطوسي، التبيان في تفسير القرآن، ١٤٠٩، ج ١، ص ٢٠٧ و ٢٠٨، ج ٢، ص ٢٠٩.

٥٢. فصل بن حسن طوسي، مجمع البيان، ج ٢، ص ٩٢.

٥٣. مجم / ٩.

٥٤. محمد بن الحسن الطوسي، التبيان في تفسير القرآن، ج ٨، ص ٢٢٣.

٥٥. انسان / ٢٢١.

٥٦. محمد بن حسن طوسي، التبيان في تفسير القرآن، ١٤٠٩ هـ، ج ٩، ص ٧٠ و ٧١، ج ١٠، ص ١١٩؛ عبد الرحمن الجوزي، زاد المسير في علم التفسير، ١٢١٥، ج ١، ص ٢٢٦ و ٢٢٧، ج ٢، ص ١٥١؛ أحمد بن علي الجصاص، احكام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٥١٨ و ٥١٩، ج ٢، ص ١٢٠؛ اسماعيل بن كثير القرشي، تفسير القرآن العظيم، ١٤١٢، ج ١، ص ١١٨؛ بدر الدين محمد بن عبدالله الزركشي، البرهان في علوم القرآن، ١٣٧٦ هـ، ج ٢، ص ١٩٩، و ج ٢ ص ٢١٢ - ٢١٣.

٥٧. محمد بن احمد القرطبي، الجامع لاحكام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٢٤٢ و ٢٤٣، ج ٢، ص ٢٠٠ و ٢٠١، ج ١٧، ص ٥٠؛ محمد بن جرير طبري، جامع البيان، ج ١، ص ٥١٢ و ٥١٣، ج ٢، ص ٢٧٧.

٥٨. انسان / ١٢٤.

٥٩. محمد بن حسن طوسي، التبيان في تفسير القرآن، ١٤٠٩، ج ٢، ص ٢٠٦ و ٢٠٧، ص ١٨٢.

٦٠. عبدالله بن الحسين المكي، املاء ما من به الرحمن، ١٢٦٩ هـ، ج ١، ص ٢٤٢.

٦١. ابلي جعفر الحناس، معاني القرآن، ١٢٠٩ هـ، ج ٢، ص ٥١٢.

٦٢. احمد بن علي الجصاص، احكام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٥١٨.

٦٣. عبد الرحمن الجوزي، زاد المسير في علم التفسير، ١٤٠٧، ج ٢، ص ٩٨ و ٩٩، ج ١، ص ١٥١.

٦٤. بقره / ٣٢٤.

٦٥. علي بن ابراهيم القمي، تفسير القمي، ١٤٠٢، ج ١، ص ٧٧ و محمد بن حسن طبري، التبيان في تفسير القرآن، ١٤٠٩، ج ٢، ص ٢٦٨؛ و قطب الدين الرازي، فقه القرآن، ج ٢، ص ١٠٣؛ محسن فيض، تفسير صافي، ١٢١٦، ج ١، ص ٢٦٥؛ محمد بن جرير طبري، جامع البيان، ١٢١٥، ج ٢، ص ٢٢٣؛ احمد بن علي الجصاص، احكام القرآن، ١٤٠٥، ج ١، ص ٥١٨؛ عبد الرحمن بن الجوزي، نواحي القرآن، ص ٢٠٩.

٦٦. نساء / ٧٧.

٦٧. فصل بن حسن طبري، مجمع البيان، ١٢١٥، ج ٢، ص ١١٢٥؛ و عبد الرحمن الجوزي، زاد المسير في علم التفسير، ١٢١٥، ج ٢، ص ١٥٢.

٦٨. بقره / ١٩.

٦٩. اسماعيل بن كثير، تفسير القرآن العظيم، ١٢١٢، ج ١، ص ٥٩.

٧٠. محمد بن حسن طوسي، التبيان في تفسير القرآن، ١٤٠٩، ج ١، ص ٩٢.



٧١. محمد بن جرير طبري، جامع البيان، ١٢١٥، ج ١، ص ٢١
 ٧٢. محل / ٧٧.
 ٧٣. حجر الدين رازي، معانيخ العبيد، ١٢٢٠، ج ٢٠، ص ٢٥٠.
 ٧٤. فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان، ١٢١٥، ج ٤، ص ١٨٢.
 ٧٥. صاغت / ١٢٢.
 ٧٦. محمد بن حسن طبرسي، التبيان في تفسير القرآن، ١٢٠٩، ج ٩، ص ٧٠، ج ١، ص ٢٠٧.
 ٧٧. محمد بن جرير طبري، جامع البيان، ١٢١٥، ج ٢٢، ص ١٢٢.
 ٧٨. بقره / ٢٠٠.
 ٧٩. محمد حسين طباطبائي، ج ٢، ص ٨٠.
 ٨٠. بجم / ٩١.
 ٨١. علي بن ابراهيم القمي، تفسير القمي، ١٢٠٢، ج ١، ص ٢٢٦. محمد بن حسن اللؤلؤسي، التبيان في تفسير القرآن، ١٢٠٩، ج ١، ص ٨-٣، ج ٩، ص ٤٢٢؛ اسماعيل بن كثير، تفسير القرآن العظيم، ١٤١٢، ج ١، ص ١١٨ و ج ٢، ص ٢٥؛ محسن قيس، تفسير المعاني، ١٢١٦، ج ٥، ص ٨٦، علي بن حمزة الخويري، نور الثقلين، ١٤١٢، ج ٢، ص ٩٢. محمد حسين طباطبائي، العيران، ج ١٩، ص ٢٢. محمد بن احمد القرطبي، الجامع لاحكام القرآن، ١٤٠٥، ج ١٧، ص ٩٠.
 ٨٢. جمال الدين ابن هشام، معى التبييه، ١٢٠٥، ج ١، ص ٤٢.
 ٨٣. همان ص ٦٧.
 ٨٤. يوس / ١٥ -
 ٨٥. فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان، ١٢١٥، ج ٥، ص ١٦٦، ذيل الآيه.
 ٨٦. محمد حسين طباطبائي، العيران، ج ١٠، ص ٢٦.
 ٨٧. طه / ٢٢.
 ٨٨. المنسوب الي الامام المسكوي، تفسير الامام المسكوي، ١٢٠٩، ص ١٢٠.
 ٨٩. فضل بن حسن طبرسي، حوامع الجامع، ١٤١٨، ج ٢، ص ٢٨٢، ذيل الآيه.
 ٩٠. محمد حسين طباطبائي، العيران، ج ١٢، ص ١٥٢.
 ٩١. اسماعيل بن كثير، تفسير القرآن العظيم، ١٢١٢، ج ٢، ص ١٦١.
 ٩٢. طه / ٢٥.
 ٩٣. فضل بن حسن طبرسي، مجمع البيان، ١٢٠٥، ج ٧، ص ٢٢.

حصا / فصلنامه تخصصي علوم قرآن و حديث

صابع

- ١٤١٨ التتالي، عدترحم، تفسير التتالي، تحقيق عبدالفتاح، چاپ لول، دار احياء التراث العربى ١٤١٨
- ١٤١٩ الحماص، احمد بن علي، احكام القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤٠٥ هـ .
- ١٤٢٠ الحورى، عبد الرحمن، زاد المسير فى علم التفسير، تحقيق محمد بن عبدالرحمن، چاپ لول، بيروت دار الفكر ١٤٠٢.
- ١٤٢١ القرشي، بدر الدين محمد بن عطله البرهان فى علوم القرآن، تحقيق محمد ابو الفصّل شراييب قاهره دار احياه للكتب، ترميمه، چاپ لول، ١٣٧٦ هـ .
- شملسى، حسن بن حسن، جوامع الجامع، تحقيق مؤسسه النشر الاسلامى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى چاپ لول، ١٤١٨.
- طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان، تحرير صدقى جميل المطار، بيروت دار المعرفه ١٣١٥ .
- عالموسى، محمد بن الحسن، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق احمد حبيبه، چاپ لول، مطبعة مكتب الاعلام الاسلامى، مكتب الاعلام الاسلامى ١٣٠٩
- ١٤٢٢ المكرى، عبدالله بن الحسين، املاء ما من به الرحمن، چاپ لول، بيروت، دار الكتب العلميه ١٣٩٩ هـ .
- معرض، محسن، تفسير الصافي، تحقيق: حسن الاعامى، چاپ نوم، قم، مؤسسه الهدى، مكتبة الصدر ١٣٧٤ .
- ١٤٢٣ القرآن
- ١٤٢٤ القرشى، سيد على اكبر، تفسير احسن التجدد، تهران: نيلا پشته، چاپ سوم، ١٣٧٧ش
- ١٤٢٥ القرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بيروت: مؤسسه التاريخ العربى، ١٣٠٥.
- ١٤٢٦ المسوب الى الامام العسكري، تفسير الامام العسكري، تحقيق مدرسة الامام المهدي، قم، مدرسة الامام المهدي، چاپ لول، ١٣٠٩